

«چرا من باید اخلاقی باشم؟»

صالح قربانیان*

چکیده

تاریخ فلسفه اخلاق از دیرباز شاهد تلاش فیلسوفان برای تولید و ارائه دلایل مختلف برای «اخلاقی بودن» بوده است. سؤال «چرا باید اخلاقی بود؟»، در جهت رسیدن به پاسخ‌های قانع‌کننده، برای قبول کردن و همچنین زندگی کردن بر اساس نظام اخلاقی خاص استوار است. ولی سؤالی که ما در پی پاسخ به آن هستیم این است که «چرا من باید اخلاقی باشم؟».

در سؤال اولی پاسخ‌ها و دلایل به دنبال توجیه نظام اخلاقی هستند، ولی در دومی با قبول فایده‌مند بودن نظام اخلاقی، حیطه خاصی را به چالش می‌کشاند و آن اینکه آیا لازم است که فرد همیشه رفتار اخلاقی داشته باشد؟ این مقاله در روش گردآوری مطالب، از روش کتابخانه‌ای و در نحوه استناد داده‌ها، از شیوه اسنادی پیروی می‌کند و در تجزیه و تحلیل مطالب، روش آن تحلیل محتوایی از نوع توصیفی تحلیلی است.

در ابتدا با بررسی جواب‌های ارائه شده به یک دسته‌بندی از جواب‌ها بسنده کرده و در ادامه به بخشی از چالش‌های پیش روی این جواب‌ها پرداخته‌ایم و به این نتیجه دست یافته‌ایم که یک نوع دلیل خاص به تنهایی برای اخلاقی بودن کافی نیست و دلیل

* دانشجوی دکترا دانشگاه معارف اسلامی.



محکم و قوی که هم ایجاد انگیزه کند و هم از قوت کافی برخوردار باشد، یک دلیل چندوجهی است که از کنار هم قرار گرفتن چندین نوع ادله مختلف و از ترکیب شدن آنها به دست می‌آید.

واژه‌گان کلیدی

اخلاق، رفتار اخلاقی، نفع شخصی، عقلانیت منصفانه، فضیلت‌گرایی.

مقدمه

آیا شما فردی هستید که تنها به منافع خودتان می‌اندیشید؟ و فقط به دنبال فراهم کردن یک زندگی خوب به همراه آسایش برای شخص خود هستید؟ و اگر این‌گونه نیست، آیا حاضر هستید که از برخی منافع شخصی‌تان به خاطر چیزهای دیگر، چشم‌پوشی کنید؟ توجیه اینکه یک شخص باید رفتار اخلاقی داشته باشد، کار بسیار شگفتی است. در طول تاریخ فلسفه اخلاق، توجیحات بسیاری ذکر شده است، ولی هنوز هم جای بحث باقی است؛ بنابراین هنوز هم این سؤال اساسی که «چرا من باید اخلاقی باشم؟» نیاز به پاسخ‌های رضایت‌بخش دیگری دارد.

از آنجایی که این سؤال، اعمال اخلاقی ما را هدف می‌گیرد، بنابراین ارائه یک دلیل قانع‌کننده برای هرکسی که بر اساس اخلاق رفتار می‌کند را جدی تلقی می‌نماید. اگر ما هیچ دلیل روشنی برای اخلاقی عمل کردن نداشته باشیم، اصول اخلاقی بر رفتارهای ما تأثیری نخواهند داشت؛ بنابراین قبل از به کار بستن چارچوب‌های اخلاقی، باید دلایل کافی برای اینکه چرا باید از این چارچوب‌های اخلاقی استفاده کرد را ارائه دهیم.

وقتی که ما این سؤال را مطرح می‌کنیم شاید عجیب و غریب به نظر آید. شاید به نظر برسد که حتی پرسیدن خود این سؤال که «چرا من باید اخلاقی باشم؟»، خودش یک نوع بی‌اخلاقی است. در صورتی که این‌گونه نیست و پرسیدن این سؤال و توجه جدی داشتن به آن فواید زیادی را به همراه خواهد داشت. عمده‌ترین ثمره این است؛ به ما می‌آموزد که کورکورانه و بدون هیچ دلیل و هدف و مقصدی، هیچ کاری را انجام ندهیم. این سؤال به



ما می آموزد، رفتاری پسندیده است که دارای پشتوانه‌های استدلالی قوی و در جهت رسیدن به کاری نیکو صورت گرفته باشد.

همان‌طور که از توضیحات بالا مشخص شد، سؤال «چرا من باید اخلاقی باشم؟» تفاوت‌هایی با سؤال «چرا باید اخلاقی بود؟» دارد. تفاوت اصلی که می‌توان ذکر کرد، مربوط به دامنه‌ی سؤال‌ها است. سؤال دومی دامنه‌اش گسترده‌تر از سؤال اولی است و به‌نوعی هم می‌توان گفت که پیشینی‌تر از سؤال اولی است؛ چون که سؤال دوم مربوط به توجیه اصل خود نظام اخلاقی است، بدین معنا که چرا نهادی مثل اخلاق باید در بین مردم حاکم باشد و چرا انسان‌ها باید قائل به یک نظام اخلاقی باشند و اینکه آیا بدون اخلاق، زندگی اجتماعی با مشکل و معضلاتی روبه‌رو خواهد شد؟

امروزه تا حدود زیادی همگان اذعان دارند و پذیرفته‌اند که زندگی اجتماعی بدون پشتوانه‌ی اخلاق به هرج و مرج کشیده خواهد شد، بنابراین توجیه اصل نیاز بشر به یک نظام اخلاقی، در نزد افکار عمومی بسیار قابل قبول‌تر می‌نماید.

اما سؤال اول دامنه‌اش مربوط به خود فرد است و کاری به اصل مطلوبیت اخلاق برای جامعه ندارد و حتی ممکن است که این مطلوبیت را پذیرفته باشد؛ ولی سؤالش این است: درست است که وجود اخلاق برای یک جامعه ضروری است و فواید کثیری را عاید آن جامعه می‌کند، ولی از کجا معلوم که پایبند بودن به اخلاق برای من هم خوب و فایده‌مند باشد. چرا من در روابط فردی که اصل نظام اجتماعی انسان‌های دیگر را به خطر نمی‌اندازد یا اصلاً آنها را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد؛ باید ملتزم به اخلاق باشم و حال آنکه از راههای غیر اخلاقی، اهداف من به مراتب راحت‌تر و بهتر تأمین می‌شود؟

بنابراین ما در سؤال اولی بیشتر به دنبال یافتن توجیحات و دلایل قانع‌کننده، برای رفتارهای اخلاقی هستیم و می‌خواهیم ثابت کنیم که رفتار اخلاقی داشتن در همه حال به نفع خود شخص و سایر انسان‌های یک جامعه است. در نتیجه بهتر است قبل از وارد شدن به جواب‌ها و استدلال‌هایی که در پاسخ به سؤال «چرا من باید اخلاقی باشم؟» داده شده، بحث مختصری در مورد رفتار و عمل اخلاقی داشته باشیم و ببینیم که چه وقت یک عمل



و رفتار، عنوان و برجسب اخلاقی بودن به خود می‌گیرد و اینکه اساساً رفتاری اخلاقی به چه معنا است.

رفتار اخلاقی

چه زمانی می‌توان گفت که عملی، اخلاقی به حساب می‌آید؟ هدف از این سؤال مقایسه رفتارهای اخلاقی با رفتارهای معمولی و غیر اخلاقی است، تا به شناخت بهتری از رفتارهای اخلاقی برسیم. بیشتر رفتارهای ما معمولاً بر اساس اخلاق نیست و غالباً وابسته به زمینه‌های قراردادی و موقعیت‌های مختلف است که یک فعل خاص را از ما می‌طلبد. البته این قراردادها هم معمولاً ناشی از آداب و رسوم هستند که امروزه به آن‌ها نام اخلاقیات اطلاق نمی‌شود و مجزای از اخلاق دیده می‌شوند. اگر چنین قراردادهایی نبودند ما شاهد هرج و مرج‌های شدید اجتماعی بودیم و در نتیجه جامعه و همبستگی اجتماعی از بین می‌رفت.

رفتار اخلاقی باید به رفتاری اطلاق شود که متعلق به خود شخص باشد؛ به عبارت دیگر از اراده‌ی فردی ناشی شده باشد (اسکالن، ۲۰۱۰، ص ۶۰۳). از این رو رفتارهای مکانیکی هیچ‌گونه محتوای اخلاقی نخواهند داشت؛ بنابراین رفتاری را که در آن، فرد به هیچ‌وجه از هوش و قدرت تفکر خودش استفاده‌ای نمی‌کند را نمی‌توان عملی اخلاقی نامید. باید توجه داشت که تنها از روی ظاهر خوب یک کار، نمی‌توان حکم به اخلاقی بودن آن داد؛ بلکه قصد فاعل و عامل آن کار هم در اخلاقی بودن آن دخیل است. فرض کنید که عین یک کار از دو نفر صادر می‌شود، ولی ممکن است یکی اخلاقی باشد و دیگری غیر اخلاقی. به عنوان مثال دو نفر به فقیری کمک می‌کنند؛ اولی برای رضای خدا و انجام وظیفه این کار را می‌دهد، ولی دومی جهت ریا. پس افعال اخلاقی با توجه به نیت افراد هم، مورد سنجش قرار می‌گیرند. البته برخی‌ها فقط صرف نیت خوب داشتن را کافی ندانسته‌اند و گفته‌اند که نتیجه هم مهم است.

از طرف دیگر؛ افراد مختلف هر کدام به تنهایی، تصور و فهم‌های متفاوتی از اینکه یک رفتار اخلاقی چه چیزی می‌تواند باشد، دارند؛ بنابراین این‌گونه نیست که تمامی افراد



منطقی، در تمامی حالات اخلاقی، عمل اخلاقی یکسانی داشته باشند؛ بلکه هر فردی برای انجام فعل اخلاقی، دلائل مختص به خودش را دارد و علتش هم این است که هیچ کس نمی‌خواهد، دیگران او را به بی‌منطقی و عمل بدون دلیل متهم کنند. ولی در بحث ما که به دنبال ارائه توجیه و دلیل مناسبی برای اخلاقی رفتار کردن هستیم، فهم معنای اخلاقی بودن، یک پیش‌نیاز به حساب می‌آید؛ بنابراین سعی می‌کنیم اشاره‌ای کوتاه به تعریف‌ها و تحلیل‌هایی که از اخلاقی بودن ارائه شده است، داشته باشیم.

اخلاقی بودن؛ یعنی پیروی کردن از یک سری قواعد و اصول که ناظر بر یک رفتار و عمل هستند. این قواعد و اصول اخلاقی ممکن است اصول و قواعدی باشند که به وسیله دیگران بیان شده‌اند؛ یا پیروی کردن از قواعد اخلاقی بیان شده از جانب خدا باشد؛ (نظریه امر الهی^۱) و یا اینکه پیروی کردن از قواعد اخلاقی خود شخص باشد، یعنی قواعدی که خود فرد، درستی این قواعد را قبول کرده است؛ و سایر موارد.

بنابراین یک فرد سودگرا، اخلاقی بودن را در یک سری از افعال جستجو می‌کند که شاید یک فرد وظیفه‌گرا آن افعال را اخلاقی نمی‌داند. به نظر می‌رسد نظریه ارزش هر فرد و مکتبی، در بیان معنای اخلاقی بودن افعال، نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند؛ اما فارغ از همه تفاوت‌هایی که از این امر ناشی می‌شود، اینگونه می‌توان گفت که منظور از رفتار اخلاقی؛ «به انجام رساندن کار درست» می‌باشد. ولی همان‌طور که گذشت فیلسوفان درباره اینکه چه عمل و رفتاری درست است و یا اینکه چه چیزی باعث راستی و درستی یک عمل و رفتار می‌شود، دیدگاه‌های متفاوتی دارند.

نظریات اخلاقی ذهن‌گرایانه^۲ دلیل درستی یک عمل را در باور افراد می‌بینند. این دیدگاه پایه و اساس درستی رفتارهای اخلاقی را در باورها و اعتقادات شخصی، جستجو می‌کند (راجلز، ۲۰۰۳، ص: ۳۲)؛ اما دیدگاه‌هایی که به عینیت اخلاقی^۳ گرایش دارند، قبول ندارند که صرف باور داشتن افراد به درستی رفتار و عملی، علت درستی آن عمل و رفتار هم باشد؛ بلکه درستی یک رفتار، نیاز به یک سری دلایل بیرونی دارد. البته برای اینکه به



1.Divine Command Theory
2.Ethical subjectivism
3.Ethical objectivism

درک صحیحی از درستی یک فعل برسیم، باید تلاش کنیم تا بفهمیم، معیارهایی که در نظریات اخلاقی برای سنجش درستی یک فعل مطرح می‌شوند، از کجا نشئت می‌گیرند. به عبارت دیگر قواعد اخلاقی از کجا آمده‌اند؟ احساسی که مردم نسبت به درستی و نادرستی یک فعل دارند، از کجا نشئت گرفته است؟ همه‌ی این سؤالات، به ما کمک خواهند کرد تا به درک درستی از یک فعل اخلاقی برسیم.

بنابراین فارغ از دلایل تمامی مکاتب، برای تبیین اخلاقی بودن یک فعل؛ فعل اخلاقی را می‌توان «انجام درست‌ترین کار» معنا کرد. پس در اخلاقی بودن و انجام عمل اخلاقی، همه به دنبال انجام درست‌ترین کارها می‌باشند. حال برگردیم به سؤال اصلی خودمان که «چرا من باید اخلاقی باشم؟».

تحلیل و بررسی

برای اولین بار تراسیماخوس و سقراط بودند که باهم بحث کردند چرا انسانها باید اخلاقی عمل کنند. برهان اصلی تراسیماخوس این بود که افراد باید ناعادلانه عمل کنند، چون وقتی فردی ناعادلانه عمل می‌کند، منافعی بیشتر تأمین می‌شود. سقراط به چندین صورت به او جواب داده است، اما اصلی‌ترین جواب او، با توجه به استدلال رفاه‌نهایی (سعادت کلی) هر فرد می‌باشد. از نظر سقراط، عدالت شکلی از هماهنگی روانی میان قوای سه‌گانه انسان می‌باشد (شهوت، غضب و عقل). بخش عقلانی، کارکنترل این دو قوه را برعهده دارد؛ بنابراین عدالت هر فرد، ناشی از حاکمیت عقل بر سایر قوا می‌باشد و هر وقت یکی از این قوا (به عنوان مثال شهوت) بر انسان غالب شود، آدمی از حالت عدالت خارج می‌شود (افلاطون، ۲۰۰۹، ص: ۴۴۲a-b). سقراط همچنین در جواب گلاوکن نشان می‌دهد که چگونه عدالت به خودی خود و فی حد ذاته و جدای از هرگونه مزیتی، ممکن است خوب باشد.

و اما افلاطون اعتقاد دارد که عادل بودن، یک نوع منفعت برای خود شخص می‌باشد (همان، ۴۴۴b). به عبارت دیگر افلاطون باور دارد که ما باید اخلاقی باشیم، چرا که با اخلاقی بودن، به منافع خودمان خدمت می‌کنیم و این کار باعث تأمین منافع ما می‌گردد.



البته اگر منافع شخصی، در قیاس با ثروت و قدرت و... سنجیده شود، هیچ تضمینی برای اخلاق وجود نخواهد داشت. چون مسلماً اخلاق به اندازه قدرت و ثروت و... نمی-تواند به منافع شخصی افراد خدمت کند. بنابراین قدرت و ثروت از اموری هستند که مردم به جد خواهان آنها هستند؛ اما افلاطون می گوید؛ منافع واقعی ما توسط آنچه می خواهیم تأمین نمی شود، چراکه ما انسانها غالباً به دنبال چیزهایی که مهم هستند، نمی رویم (شافر، ۲۰۱۲، ص: ۱۲۹).

فیلسوفان اخلاق معاصر را هم می توان به دودسته کلی تقسیم کرد: کسانی که قائل هستند رفتارهای اخلاقی دلیل پذیراند، و به عبارت دیگر انجام رفتار و عمل اخلاقی، متکی و نیازمند به دلیل هست؛ به عنوان مثال کریستین کورس گور^۱، دیوید برینک^۲ و غیره.

در مقابل این دسته، عده ای از فیلسوفان که تعدادشان بسیار محدود است و تعبیرها و تحلیل های خاصی از دلیل پذیری رفتارهای اخلاقی دارند و به نوعی می شود گفت که برای دلیل پذیر نبودن رفتارهای اخلاقی استدلال می کنند. فیلیپا فوت^۳ یکی از این فیلسوفان می باشد. او ادعا می کند، دلایلی که ما برای انجام هر کاری به آنها تمسک می کنیم، از دو منبع به دست می آید:

الف) دلایلی که ریشه در خواسته های^۴ ما دارند و شامل؛ آرزوها و امیال می باشند. ب) دلایلی که دخیل در منافع شخصی^۵ ما هستند.

این گونه نیست که همه خواسته های ما در حقیقت به تأمین منافع ما کمک کنند، ما خیلی چیزها را می خواهیم که بعد از رسیدن به آنها متوجه می شویم که برای ما خوب نبودند؛ بلکه در واقع بد هم هستند (همان، ص: ۱۳۸-۱۴۳). بعضی وقتها دلایلی داریم که باید برخی کارها را انجام دهیم، برای اینکه خیال می کنیم به اهداف ما خدمت می کنند و حال آنکه اخلاقی بودن، همواره به غایات و اهداف ما کمک نمی کند. به همین خاطر است که ما همیشه دلیل بر اخلاقی بودن نداریم؛ و به طور خاص، زمانی برای اخلاقی بودن،



1.Christine M. Korsgaard
2.David O. Brink
3.Philippa Foot
4.desire
5.our self-interest

دلیل نخواهیم داشت که اخلاقی بودن، نتواند ما را در رسیدن به چیزهایی که منافع شخصی ما در آن است، یاری کند.

بنابراین فلیپا فوت فکر می‌کند که همیشه دلیل خوب و بسنده‌ای، برای جواب دادن به این سؤال که «چرا من باید اخلاقی باشم؟»، وجود ندارد. این امر درست مثل جاهایی است که از یک قانون و مقررات و یا آداب و رسوم پیروی می‌کنیم و همیشه در زندگی به آن‌ها ملتزم می‌باشیم، فارغ از اینکه این موارد به اهداف ما کمک می‌کنند یا نه. پس اگر آداب و رسوم چیزی برای ما نداشته و در برآورده شدن خواسته‌های ما هیچ نقشی نداشته باشند، در نتیجه چگونه ممکن است که ما دلیلی برای اطاعت کردن از آن‌ها داشته باشیم؟ البته دیوید برینک این نظریه فلیپا فوت را در مقاله‌ای با عنوان «پازلی درباره قدرت عقلانی اخلاق»^۱ تحلیل و نقد کرده است. او با توجه به دیدگاه فلیپا، قدرت عقلانی اخلاق را در قالب چهار ادعا مطرح می‌کند و به نقد تک‌تک این ادعاها می‌پردازد (همان، ص: ۱۴۴-۱۵۸).

فیلسوفان معاصر تلاش کرده‌اند تا به شک گرایان اخلاقی به گونه‌ای دیگر جواب دهند. دیوید گوتیه^۲ اخلاق را به عنوان نظامی در نظر می‌گیرد که به نفع همگان است؛ اما همین نظام در برخی موارد اقتضا می‌کند که شخص برخلاف منافع شخصی‌اش عمل کند تا منافع کلی مانند امنیت، اعتماد، رفتار منصفانه و غیره تأمین گردد. بنابراین اگر سؤال «چرا من باید اخلاقی باشم؟» را به این سؤال که «چرا باید در این وضعیت خاص اخلاقی باشم؟» تحویل ببریم، همیشه نمی‌توان پاسخ قانع‌کننده‌ای به این سؤال داد. (گاسییر، ۱۹۶۷، ص: ۴۶۰-۴۷۵).

از منظر برخی دیگر از فیلسوفان، انتخاب اخلاقی با منافع شخصی هر فرد و با انتخاب‌های نهایی آن فرد مرتبط می‌باشد. انتخاب هر یک از این شق‌ها (اخلاقی بودن یا نبودن) بستگی به اصولی دارد که جزئی از چارچوب‌های انتخاب نهایی هر فرد می‌باشد. به عبارت دیگر؛ فرد می‌تواند دلایل اخلاقی را انتخاب کند، برای اینکه اخلاقی عمل کند و یا اینکه دلایل مصلحت‌اندیشانه را انتخاب کند، برای اینکه برحسب منافع شخصی‌اش عمل کند.

1. A Puzzle About the Rational Authority of Morality.
2. David Gauthier.



درست است که انتخاب این دلایل دلبخواهی است، ولی تمامی این انتخاب‌ها در ساختن شخصیت ما تأثیر جدی دارند، بنابراین با توجه به اینکه می‌خواهید چگونه شخصیتی داشته باشید، باید دست به انتخاب بزنید (و همه دوست دارند که شخصیت اخلاقی خوبی داشته باشند؛ مگر انسان‌های مریض).

تلاش برای جواب دادن به این سؤال که «چرا من باید اخلاقی باشم؟» یکی از بهترین راه‌هایی است که باعث می‌شود تا جواب‌های واقعی از جواب‌های غیر واقعی متمایز و مشخص گردد. به عبارت دیگر؛ چه جواب‌هایی صرفاً توجیهی هستند برای موجه نشان دادن منافع شخصی و چه جواب‌هایی، دلیل واقعی محسوب می‌شوند. جواب دیگری در ارتباط با این سؤال وجود دارد که از دل خود اخلاق می‌آید و به نظر می‌رسد تا حد زیادی متقن هم باشد و آن اینکه «اگر شما اخلاقی نباشید، باعث می‌شوید که دیگران از یک نوع شر موجود در رفتار غیر اخلاقی شما رنج ببرند» (برنارد گرت، ۱۹۹۸، ص: ۳۴۴).

حتی در جواب به سؤال‌هایی از این قبیل که چرا نباید دروغ گفت، عهدشکنی یا تقلب کرد؛ همان جواب بالا کافی است. چون که با این کار، شما باعث ایجاد درد و رنج در طرف مقابل خواهید شد. بنابراین این جواب هم در صورتی که عمل غیر اخلاقی ما، باعث ایجاد درد و رنج برای کسی نشود، کاربرد نخواهد داشت.

فیلسوفان فضیلت‌گرا^۱ هم به این سؤال جواب دیگری می‌دهند: «عمل اخلاقی نیاز ضروری در جهت داشتن فضائل اخلاقی است.» البته نقطه قوت جواب فضیلت‌گراها در این است که این نوع جواب، موجب افزایش انگیزه برای کسب فضائل اخلاقی و شخصی می‌شود. چون در فضیلت‌گرایی، معیار و هدف رسیدن به آن حالت و درجه‌ای است که شخص برای خودش ترسیم کرده است و صرفاً ارتباط خودش با دیگران را معیار قرار نمی‌دهد. بنابر این دیدگاه، فرد آرمان اخلاقی برای خودش تصور می‌کند که باید به آن برسد، شاید این فرد در بسیاری از موقعیت‌ها می‌تواند غیر اخلاقی هم عمل کند، چون اساساً این کار با دیگران ارتباط پیدا نمی‌کند. ولی یک فرد فضیلت‌محور از آن کار غیر اخلاقی اجتناب می‌کند، چرا که مخالف با آرمان‌هایی است که برای خودش ترسیم کرده و در پی یافتن به آن‌ها است (استن هوفت، ۲۰۱۴، ص: ۷).





جواب فضیلت‌گرایانه مخالف با جواب اخلاقی نیست. فضیلت‌گراها یک جواب مستقیم به سؤال «چرا من باید اخلاقی باشم؟» دارند. علاوه بر این، یک جواب شایسته برای اخلاقی بودن هم دارند. همچنین جوابی که فضیلت‌گراها می‌دهند، نیازی به تکمیل شدن توسط سایر جواب‌ها ندارد، چون این جواب بیشتر شبیه انگیزه برای شخصی است که جواب اخلاقی را پذیرفته است. پس برای رسیدن به فضائل، همیشه یک دلیل اخلاقی فراهم می‌کند و توضیح می‌دهد که چرا در زمان‌های گذشته، اخلاق در قالب فضیلت-گرایانه اش جدی تلقی می‌شد.

جواب دیگری هم مبتنی بر عقلانیت منصفانه^۱ می‌باشد. یکی از فیلسوفان پرتلاش این عرصه، هری گنسلر^۲ است که در این زمینه آثار متعددی دارد و سعی کرده نظام اخلاقی متکی بر منطق و عقلانیت اخلاقی پی‌ریزی کند. بدین ترتیب از نظر گنسلر اخلاقی بودن و بر پایه اخلاق زندگی کردن، لازمه‌ی عقلانیت است. پس جواب مبتنی بر عقلانیت منصفانه، در بردارنده‌ی این واقعیت است که یک فرد منطقی و عاقل، همواره باید گرایش بی‌طرفانه و غیرمغرضانه نسبت به همه داشته باشد (گنسلر، ۱۹۸۶، ص: ۲۵۱-۲۶۴). عقلانیت منصفانه، نیاز به اقدام و عمل اخلاقی دارد؛ البته کسانی که جواب اخلاقی در آن‌ها انگیزشی ایجاد نکرده، بعید است که با بی‌طرفی عقلانی، انگیزه اخلاقی بودن پیدا کنند. در ادامه ضمن تحلیل برخی از پاسخ‌های داده شده به ارتباط آن‌ها با همدیگر پرداخته خواهد شد و موارد هم‌پوشانی و حتی متعارض آن‌ها از همدیگر متمایز خواهند گشت؛ تا در پایان به یک نتیجه روشن از ارتباط عمل اخلاقی و رابطه‌ی آن با موضوع نفع شخصی و عقلانیت و همچنین جایگاه دلایل فضیلت‌محور برسیم.

گذشت که یکی از پاسخ‌ها، دلیل اصلی برای اخلاقی بودن را، جلوگیری از آسیب رساندن به دیگران می‌دانست. این جواب از دل اخلاق بیرون می‌آید؛ چون خود این جواب بیان‌گر یک نوع اخلاقی بودن و حاکی از اعتقاد و باورمند بودن به اخلاق می‌باشد. حال اگر کسی بپرسد که «چرا من نباید به دیگران آسیب برسانم؟»، در این حالت دلیل عدم آسیب رساندن به دیگران، نمی‌تواند باعث اقدام به اخلاقی عمل کردن باشد. وقتی که

1. Impartial Rationality.
2. Harry Gensler.

من می‌پرسم چرا باید X را انجام دهم درحالی که این گزینه X دلیل من برای انجام عمل Y هست، در چنین حالتی وقتی سؤال از خود X می‌شود، دیگر این X شایستگی دلیل بودن برای Y را نخواهد داشت.

بنابراین این دلیل نمی‌تواند برای تمامی افرادی که منطقی هستند، دلیل خوبی برای اخلاقی بودن باشد. به نظر می‌رسد تنها جوابی که می‌تواند دلیل برای اخلاقی بودن فراهم کند، لحاظ منافع شخصی است. اگرچه در بیشتر موارد، مردم در پاسخ به، «چرا اخلاقی هستید؟» صادقانه جواب نمی‌دهند و می‌گویند: عقلانی بودن اقتضای اخلاقی بودن است. ولی همان‌طور که گذشت عقلانی بودن لازمه‌اش اخلاقی عمل کردن نیست. عدم تمایل به قبول این پاسخ، علتش این است که عقلانیت همیشه نیاز به یک نوع عمل خاص ندارد، یعنی عملی که در راستای منافع شخصی فرد باشد. عقلانیت منطقی، اعمال مخالف با منافع شخصی را نمی‌پذیرد و آن را غیرعقلانی می‌داند (برنارد گرت، ۱۹۹۸، ص: ۳۵۳).

بنابراین کسانی که این دیدگاه را پذیرفته‌اند، فکر می‌کنند اگر بتوانند ثابت کنند که اقدامات اخلاقی در راستای منافع شخصی است، می‌توانند نشان بدهند که عقلانیت، لازمه‌اش اخلاقی عمل کردن است. بنابراین این سؤال که «چگونه X را انجام بدهم که به من نفع برساند؟» بسیار قوی‌تر از سؤالی که در مورد آسیب رساندن به دیگران بود می‌باشد و آن اینکه «چرا من باید X را انجام بدهم؟». پس به نظر می‌رسد که دیگر جواب «عدم آسیب‌رسانی به دیگران» رضایت‌بخش نیست، چون با وجود اینکه این جواب، دلیلی برای اخلاقی بودن و اخلاقی عمل کردن فراهم می‌آورد، ولی دلیل قطعی و نهایی خواهد بود. از طرف دیگر، این جواب باعث ایجاد انگیزه در تمامی انسان‌های منطقی نمی‌شود و همچنین تمامی انسان‌های منطقی که اخلاقی عمل می‌کنند بر اساس و بر پایه این جواب عمل نمی‌کنند.

ظاهراً تنها جواب قطعی برای اخلاقی عمل کردن، لحاظ منافع شخصی است و تنها دلیلی که نشان می‌دهد چرا انسان‌های منطقی، اخلاقی عمل می‌کنند، به خاطر لحاظ منافع شخصی‌شان می‌باشد؛ اما بر فرض قبول این امر که لحاظ منافع شخصی دلیل برای اخلاقی عمل کردن است، ولی این دلیل، تنهاترین و قطعی‌ترین دلیل برای اخلاقی بودن نیست.



به عبارت دیگر این دلیل نشان می‌دهد که هر عملی بدون لحاظ منافع شخصی، غیر عقلانی است، ولی غیر اخلاقی بودنش را نمی‌تواند ثابت کند؛ یعنی ممکن است کاری غیر عقلانی باشد، ولی غیر اخلاقی نباشد.

به عبارت دیگر وقتی شما اخلاق را بر پایه منافع شخصی بنا می‌کنید، این امر تولید «باید» اخلاقی نمی‌کند. این جمله که «شما نباید دزدی کنید» معنایش این نیست که «اگر شما فرد کاملاً عقلانی هستید، نباید دزدی کنید». پس دلایل مبتنی بر لحاظ منافع شخصی برای افراد عاقل، زمانی که افراد دیگری درگیر یک موقعیت اخلاقی نیستند، تنها ایجاد انگیزه می‌کند. ولی باید نشان داده شود وقتی که در یک مسئله و موقعیت اخلاقی، افراد دیگری هم درگیر هستند، آیا لحاظ منافع شخصی، تولید دلیل قطعی برای اخلاقی بودن می‌کند یا نه؟ یعنی دلیلی که تمامی افراد عاقل باید بر طبق آن عمل کنند (لیسونگ، ص: ۱).

برای واضح‌تر شدن محل بحث، مسئله را به گونه‌ای کمی متفاوت و از منظر دیگری مطرح می‌کنیم. برای این کار در ابتدا سؤالی را که متفاوت از مسائل اخلاقی است، بررسی می‌کنیم. به عنوان مثال: «چرا باید محتاط باشم؟» و محتاطانه عمل کنم و یا سؤالی که بیشتر جوانان می‌پرسند: «چرا نباید کاری را انجام دهم که می‌خواهم آن را انجام بدهم؟» این سؤال تقریباً شبیه سؤال «چرا من باید اخلاقی باشم؟» می‌باشد.

جواب این است که در صورت اول، شما به دیگران آسیب می‌رسانید ولی در صورت دوم، شما به خودتان آسیب می‌رسانید. شاید به نظر عاقلانه برسد که پرسیده شود «چرا نباید به دیگران آسیب برسانم؟» ولی مطمئناً غیر عاقلانه است پرسیدن این سؤال که «چرا نباید به خودم آسیب برسانم؟»

البته دلیل این امر، تقدم خود بر دیگران نیست، چون اساساً فضای مطرح شده در دو سؤال، یکی نیست. در سؤال اول، شرط «نفع رسیدن به خود» در تقدیر است؛ در واقع سؤال به این صورت است که «چرا نباید به دیگران آسیب برسانم، زمانی که به نفع من است؟». جواب این سؤال از آنچه گذشت معلوم می‌شود و آن اینکه عقلانیت مانع آسیب رساندن به دیگران نمی‌شود، خصوصاً زمانی که این آسیب رساندن، باعث سود و فایده برای خود شخص شود.



در حالی که سؤال دوم؛ (چرا نباید به خودم آسیب برسانم؟)؛ در چنین موقعیت و شرایطی قابل فهم نیست. به عبارت دیگر زمینه‌ای که در سؤال اولی مطرح بود، در سؤال دومی مطرح نیست؛ یعنی «چرا نباید به خودم آسیب برسانم، وقتی که به نفع من است؟». وقتی پرسیده می‌شود که چرا شخص نباید به دیگران آسیب برساند، در حقیقت منافع شخصی فرد با منافع دیگران در تضاد است، ولی زمانی که پرسیده می‌شود، چرا شخص نباید به خودش آسیب برساند؛ در این صورت منافع شخصی فرد با خواسته‌های عقلانی در تضاد است. به عنوان مثال؛ کسی که غذاهای مضر می‌خورد یا کارهای خطرناک انجام می‌دهد، مثلاً سیگار می‌کشد یا مواد مخدر مصرف می‌کند و این کارها به او آسیب می‌رساند؛ اگر گفته شود که استفاده از این مواد به تو آسیب می‌رساند، ممکن است پاسخ دهد که «خودم می‌خواهم و به خودم مربوط است.» اگر این آسیب رساندن‌ها زیاد باشد، در این صورت رفتارهای چنین شخصی، غیرعقلانی و غیرمنطقی خواهد بود.

بنابراین وقتی که ضرر جدی و قابل توجه باشد، سؤال «چرا نباید به خودم ضرر برسانم؟»؛ سؤالی است که هیچ انسان عاقل و منطقی آن را نمی‌پرسد. به همین خاطر است که جواب‌هایی مثل «اگر فلان کار انجام دهی به خودت آسیب و ضرر می‌رسانی»، جوابی است که تمامی انسان‌های عاقل و منطقی می‌پذیرند و آن را به عنوان دلایل قطعی برای انجام ندادن برخی کارها قبول می‌کنند.

از آنجایی که جواب‌هایی مثل «اگر آن را انجام دهی به دیگران آسیب می‌رسانی»؛ دلایل قطعی برای تمامی انسان‌های عاقل و منطقی به حساب نمی‌آید؛ بنابراین سؤال «چرا نباید به دیگران آسیب برسانم؟»، زمانی پرسیده می‌شود که جایگزین آن سود و نفع شخصی باشد؛ ولی سؤال دومی که «چرا نباید به خودم آسیب برسانم؟»، زمانی پرسیده نمی‌شود که به منافع دیگران آسیب می‌رسد؛ بلکه این سؤال زمانی مطرح می‌شود که این کار مخالف با خواسته‌های عقلانی و منطقی است.

به عبارت دیگر سؤال اولی (عدم آسیب رساندن به خود)، کاملاً سؤال معناداری نیست؛ در حالی که دومی، کاملاً منطقی، عقلانی و معنادار است. البته بستگی دارد که معنادار بودن و نبودن را چگونه ملاحظه کنیم؛ به عنوان مثال، سؤال «چرا نباید به خودم آسیب برسانم؟»؛



سؤال بی‌معنایی نخواهد بود و آن زمانی است که با این کار، می‌توانید ضررهای بزرگ‌تری از دیگران دور کنید.

به این مثال دقت کنید؛ بسیاری از پدر و مادرها دوست ندارند که بچه‌هایشان وارد ارتش و یا به خدمت سربازی بروند و یا در جنگ شرکت کنند؛ به خاطر اینکه اعتقاد دارند با این کار ممکن است بچه‌هایشان آسیب ببینند و با این استدلال سعی می‌کنند تا از پیوستن آن‌ها به ارتش ممانعت کنند. البته ممکن است در جواب بشنوند که این دلیل به قدر کافی مستحکم نیست و دلیل خوبی برای نپیوستن به ارتش نمی‌باشد. به‌طور کلی این دلیل که برای جلوگیری از آسیب ندیدن، نباید به دیگران کمک کرد، دلیل خوبی برای کمک کردن به دیگران و یا دلیل شایسته‌ای برای اخلاقی بودن نیست؛ بنابراین سؤال «چرا نباید به خودم آسیب برسانم؟» همیشه سؤال بی‌معنایی نمی‌باشد. پس باید توجه داشت که «پرهیز از آسیب رساندن به خود»، همیشه یک دلیل قطعی برای تمامی انسان‌های منطقی و عاقل تولید نمی‌کند.

پس میتوان اینگونه گفت که فهم ناصحیح از مفهوم عقلانیت و منطقی است که منجر به این برداشت می‌شود که فدا کردن منافع شخصی خود در جهت منافع دیگران، غیرعقلانی است (مانند خود‌گروی عقلانی). البته فهم و تبیین دیگری هم از خود‌گروی اخلاقی وجود دارد و آن اینکه خود‌گروی عقلانی به معنای این است که فدا کردن منافع شخصی بدون داشتن دلیل کافی، غیرعقلانی است. بنابراین درجایی که شخص دلیل کافی برای فدا کردن و ایثار منافع شخصی در برابر منافع دیگران داشته باشد؛ این کار غیرعقلانی نخواهد بود. آنچه در اینجا مهم به نظر می‌رسد، تبیین دقیق معنا و مفهوم عقلانیت منصفانه است و روشن شدن اینکه آیا عقلانیت منصفانه، لازمه‌اش توجه به منافع دیگران است یا نه؟ اختلافات زیادی میان فیلسوفان وجود دارد که نشانگر این نکته هست که در اینجا عقلانیت؛ همیشه همراه و ملازم با نوع دوستی و توجه به دیگران نیست. البته ناگفته نماند که هری گنسلر در نوشته‌هایش سعی می‌کند تا بین عقلانیت و توجه به دیگران و لحاظ منافع دیگران، رابطه ایجاد کند (گنسلر، ۱۹۹۶، ص: ۹۳-۱۰۶).



پس در جایی که پای منافع شخصی دیگران در میان باشد، جواب‌هایی مثل «اگر چنین کاری بکنی به خودت آسیب خواهی رساند»، دلیل قطعی برای افراد منطقی و عاقل فراهم نمی‌آورد. این‌گونه جواب‌ها، دلیل کافی برای انجام ندادن برخی کارها را فراهم نمی‌کنند؛ بلکه در چنین مواردی فقط «آسیب رساندن به دیگران» است که بیشتر کارایی خواهد داشت. البته باید توجه داشت که اجتناب از آسیب رساندن به خود، تولید انگیزه برای آسیب رساندن به دیگران خواهد کرد؛ در حالی که اجتناب از آسیب رساندن به دیگران، تولید انگیزه برای آسیب رساندن به خود نمی‌کند؛ اما این امر بدین معنا نیست؛ زمانی که تضاد انگیزه‌ها در میان باشد، اولی همیشه قوی‌تر از دومی است.

باید توجه داشت که یک دلیل، زمانی که دامنه‌اش گسترده‌تر و شامل موارد و موقعیت‌های اخلاقی بیشتری باشد، دلیل قوی‌تری برای توجیه خواهد بود. این امر در مورد دومی (عدم آسیب رساندن به دیگران) صادق است نه اولی (عدم آسیب رساندن به خود).

از طرف دیگر عقلانیت و منطق، نقش هدایت‌گری در کارهای اخلاقی را ندارند، مخصوصاً زمانی که در تصمیمات مهم اخلاقی پای منافع شخصی، خانوادگی، دوستان و یا حتی منافع کشور در میان باشد. در این موارد خیلی به‌سختی می‌توان برای عقلانیت، نقش رهبری در اخلاق قائل شد. شاید این حرف ناامیدکننده باشد ولی چاره‌ای از آن نیست.

در موقعیت‌های متضاد، شخص ممکن است غیرعقلانی و غیراخلاقی هم عمل کند. پس اگر عقلانیت دائماً مستلزم انجام عمل اخلاقی است (در تمامی موارد)، یک شخص باید تمامی اعمال غیراخلاقی را غیرعقلانی هم حساب کند، حتی در جاهایی که بین منافع شخصی اش تضاد وجود دارد. البته در موقعیت‌هایی که بین منافع شخصی فرد تضاد وجود دارد، عقلانیت اجازه می‌دهد که شخص هم اخلاقی عمل کند و هم بر اساس منافع شخصی اش پیش برود. به عبارت دیگر عقلانیت با هر دو مورد سازگار است. این حرف ممکن است این برداشت را نتیجه دهد که عقلانیت هیچ مخالفتی با اخلاقی عمل کردن و یا بر طبق منافع شخصی عمل کردن، ندارد؛ البته چنین برداشتی اشتباه است و درست نخواهد بود (برنارد گرت، ۱۹۹۸، ص: ۳۵۶).



منافع شخصی در برخی موقعیت‌ها باعث می‌شوند که شخص بر طبق اخلاق عمل کند. مثلاً ترس از فاش شدن یک اشتباه، مطابق با منافع شخصی فرد است. همچنین حس گناه کار بودن، باعث می‌شود که فرد اخلاقی عمل کند؛ البته اگر دوست داشته باشد که از امثال این موارد دوری کند. همچنین خطر مجازات و احتمال ایجاد دشمنی، توسط کسانی که متأثر از این اعمال غیراخلاقی هستند، باعث می‌شود که شخص اخلاقی عمل کند تا اینکه منافع شخصی‌اش را لحاظ کند. البته دولت‌های شایسته سعی می‌کنند تا قوانینی را تصویب کنند که لحاظ منافع شخصی و اخلاق، باعث انجام دادن یک عمل شود؛ بنابراین درست است که اخلاق و منافع شخصی، دو قطب منحصر به فرد می‌باشند؛ ولی اغلب همدیگر را تقویت می‌کنند.

اگرچه در مواردی لحاظ منافع شخصی و اخلاق، دلیل انجام کاری یکسان هست، ولی مواردی هم وجود دارد که این دو در تضاد با یکدیگر هستند. وجود همسویی مابین نفع شخصی و اخلاق، در انجام برخی کارهای یکسان و شبیه به هم باعث این نمی‌شود که غیراخلاقی عمل کردن، غیرعقلانی هم باشد. چراکه در اینجا برای غیراخلاقی بودن، دلایل دیگری غیر از لحاظ منافع شخصی وجود دارد، به عنوان مثال؛ اعتقاد داشتن به اینکه این کار غیراخلاقی به نفع دوستان یا کسانی که هم عقیده و هم مذهب با شما هستند، می‌باشد. بنابراین اشخاصی که دغدغه‌های این‌چنینی دارند؛ این دغدغه‌ها انگیزه‌ی آن‌ها در راستای انجام برخی کارهای غیراخلاقی خواهد بود. برخی از این باورها می‌توانند شخص را برای انجام کارهای غیراخلاقی و حتی برخلاف منافع شخصی‌شان سوق دهند، در حالی که فکر می‌کنند این کارها عقلانی هم هستند.

به عنوان مثال پدر و مادرها به خاطر فرزندان‌شان همیشه برخلاف منافع شخصی‌شان و در برخی موارد شاید هم غیراخلاقی عمل کنند؛ بنابراین دغدغه‌ی آن‌ها نسبت به فرزندان‌شان، از دغدغه‌های مربوط به حفظ منافع شخصی‌شان بزرگ‌تر می‌باشد. مصداق دیگر این مورد، انسان‌های عاشقی هستند که به خاطر معشوق، نه تنها خودشان بلکه دیگران را هم فدا می‌کنند. پس می‌توان گفت که پدر و مادرها و انسان‌های عاشقی که این گونه عمل می‌کنند، غیرعقلانی عمل نمی‌کنند. همچنین کسانی که خودشان را برای کشورشان فدا



می‌کنند، حتی اگر کشورشان یک جنگ غیراخلاقی را شروع کرده باشد. اما باید توجه داشت کارهایی که تنها به قصد انتقام گرفتن انجام می‌گیرند و برخلاف منافع شخصی و غیراخلاقی هستند، غیرعقلانی هم می‌باشند. ممکن است که فردی به این نتیجه‌گیری برسد؛ هر کاری که برخلاف منافع شخصی و اخلاق می‌باشد، قطعاً غیرعقلانی هم هست. این موارد می‌توانند، معیاری برای عقلانی و غیرعقلانی بودن کارها باشند (همان، ص: ۳۵۴-۳۵۵).

بنابراین هر کاری که به نوعی نفعی برای خود یا دیگری داشته باشد، مثل شرکت در جنگ و غیره؛ اگرچه در تضاد با منافع شخصی و شاید غیراخلاقی هم باشند، ولی غیرعقلانی نخواهند بود، چون بالاخره نفعی به حال دیگران دارند. البته این وفاداری‌ها نباید گمراهانه باشد، چون که وفاداری گمراهانه نه تنها یکی از علل اقدامات غیراخلاقی است؛ بلکه از علل سردرگمی در اخلاق هم می‌باشد. پس لحاظ منافع شخصی و اخلاقی بودن، برای سنجش عقلانیت یک کار، همه‌جا کارساز نیست. برای اینکه لحاظ این دو مؤلفه باعث می‌شود که ما نتوانیم درک کنیم که چگونه یک انسان عاقل، خودش را فدای دیگران می‌کند و با این حال اخلاقی هم عمل می‌کند. پس عقلانیت این نیست که تمامی کارها حتماً باید بر طبق منافع شخصی و اخلاق باشد.

بنابراین ما باید به درک درستی از اخلاق برسیم تا به خاطر برخی از این عوامل در دام اعمال غیراخلاقی نیافتیم. یکی از مؤلفه‌های مؤثر در این عرصه، بی‌طرفی اخلاقی است که باید نسبت منافع شخصی خود و دیگران (اعم از دوستان و...) لحاظ کنیم. به همین علت است که دغدغی دیگران را داشتن و عدم آسیب‌رسانی به آن‌ها، بدون لحاظ و مراعات قوانین اخلاقی (بی‌طرفی نسبت به تمامی افراد)، اخلاقی عمل کردن فرد را تضمین نمی‌کند. پس می‌توان نتیجه گرفت که لحاظ منافع شخصی، قدرت مقابله با تمام طرف‌های درگیر در اخلاق را ندارد (مثل دوست، کشور و...) و این موارد دلایلی برای اخلاقی بودن تولید می‌کنند، حتی زمانی که منافع شخصی هم لحاظ نگردد. به عبارت دیگر تمامی این موارد به همراه لحاظ منافع شخصی، باعث تولید دلایلی می‌شوند که برخی وقت‌ها منجر به انجام عمل اخلاقی و در برخی مواقع منجر به انجام عمل غیراخلاقی می‌شود. با این وجود



چرا فقط لحاظ منافع شخصی بیشترین توجه را به عنوان معارض و مخالف اخلاق به خودش جلب کرده است؟

اولین احتمال، شاید ناشی از فهم نادرست از اخلاق و احتمال دیگر به خاطر زیاده سهل گرفتن تعریف کارهای عقلانی است. باین وجود توضیح دیگری نیز می توان داد که کمی به توجه و دقت بیشتری نیاز دارد.

در بیشتر موارد دغدغه‌ی دیگران را داشتن، باعث تولید انگیزه‌ی اولیه برای عمل کردن بر طبق قواعد و ایده آل‌های اخلاقی است. همچنین دغدغه‌ی دیگران را داشتن؛ انگیزه عمل است در راستای افزایش خواسته‌های اشخاص هم‌مذهب، هم‌نژاد و هم‌وطن و غیره. باین حال، نقض قوانین اخلاقی، نیاز به نگرانی و لحاظ بی طرفی نسبت به همه افراد را دارد. از طرف دیگر اگر شخصی هیچ قانون اخلاقی را نقض نکند، آرمان‌های اخلاقی، او را به کاهش و تلاش در راستای به حداقل رساندن شری که توسط افراد دیگر ایجاد می‌شود، سوق خواهند داد (همان، ص: ۳۵۷).

اگر فقط لحاظ منافع شخصی، باعث ایجاد انگیزه برای انجام اعمال اخلاقی باشد، در این صورت این اشخاص از نظر اخلاقی، نباید اشخاص خوبی باشند؛ درحالی که انگیزه‌های وطن پرستی و ... آنها را تشویق می‌کند که ایده آل‌های اخلاقی را دنبال کنند. اگرچه عواملی مثل انگیزه‌های وطن پرستی و ... ممکن است انگیزه‌هایی برای انجام عمل اخلاقی تولید کنند، ولی از طرف دیگر، همین موارد می‌توانند انگیزه‌هایی برای انجام اعمال غیر اخلاقی هم باشند.

بنابراین انگیزه‌های قوی برای اخلاقی بودن و بر طبق اخلاق عمل کردن، فقط برای کسانی خواهد بود که در پاسخ به سؤال «چرا من باید اخلاقی باشم؟» دلایل اخلاقی، دلایل فضیلت‌گرایانه و عقلانیت بی طرفانه را بکار گرفته باشند. در غیر این صورت همین موارد می‌تواند منجر به انجام شدیدترین اعمال غیر اخلاقی گردد.



نتیجه گیری

با توجه به بحث‌های گذشته باید گفت؛ هر دلیل که توجیه بهتری برای عمل کردن داشته باشد، از بقیه دلایل بهتر و دارای قوت بیشتری خواهد بود تا فاعل را وادار به کار اخلاقی کند. بر اساس جواب‌هایی که از عقلانیت، فضیلت‌گرایی، اخلاق و لحاظ منافع شخصی ناشی می‌شد؛ کدام یک از این‌ها می‌تواند دلیل قوی‌تری برای اخلاقی بودن و اخلاقی رفتار کردن ارائه دهند؟ یا اینکه همه این موارد باید در کنار هم لحاظ شوند تا یک دلیل متقن برای اخلاقی بودن به حساب آیند؟ در تعارض مابین اخلاق و منافع شخصی، دلایل عمل کردن بر طبق اخلاق از قوت بیشتری نسبت به دلایل عمل بر طبق منافع شخصی برخوردار بوده‌اند. از طرف دیگر، گذشت که فضیلت‌گرایان دلایل اخلاقی خاص به خودشان را دارند که در اینجا خیلی می‌تواند کمک کار و مؤثر باشد.

مردمی که دارای دلایل بهتری برای اخلاقی بودن در قیاس با غیر اخلاقی عمل کردن داشته باشند؛ معمولاً نمی‌پرسند که چرا باید آن‌ها اخلاقی باشند؛ بلکه این سؤال را زمانی می‌پرسند که اخلاقی بودن، نتیجه‌اش ضرری است که متوجه خود آن‌ها می‌شود، در حالی که غیر اخلاقی عمل کردن، ضرری را متوجه هیچ کس خاصی نمی‌کند. در اینجا است که دلایل اخلاقی عمل کردن بر دلایل غیر اخلاقی عمل کردن، برتری واضح و روشنی ندارد. به عنوان مثال وقتی که شخص بتواند جلوی ضرری را نسبت به دوستانش با فریب دادن عده‌ای بگیرد؛ در چنین موقعیتی می‌تواند پرسد که چرا باید اخلاقی بود؟

بنابراین اگر موقعیت‌هایی وجود داشته باشند که خیلی به وضوح و روشنی معلوم باشد که دلایل غیر اخلاقی عمل کردن بهتر از دلایل اخلاقی عمل کردن می‌باشد، در این حالت اخلاقی عمل کردن، غیر عقلانی خواهد بود. اگر این دلایل واضح بر غیر اخلاقی عمل کردن، با علاقه‌های افرادی که مورد دغدغه‌ی شما هستند در تضاد باشد (نه با علاقه‌های خودتان)، در این صورت اخلاقی عمل کردن غیر عقلانی نخواهد بود؛ اما با این وجود این کار، غیر منطقی و بدون دلیل خواهد بود.

در موقعیت‌هایی که دلایل بهتری برای غیر اخلاقی بودن (در قیاس با اخلاقی بودن) وجود دارد، هیچ‌گونه توضیح و برداشت اخلاقی، نمی‌تواند اجازه بدهد که شما در این



موقعیت بدون دلیل اخلاقی عمل کنید. پس دلایلی که برای اخلاقی عمل کردن بکار برده می‌شوند، باید حداقل خوبی را که دلایل غیر اخلاقی عمل کردن دارا هستند را داشته باشند. اگرچه در همه جا نتوانند بهترین دلیل باشند، ولی باید حداقل به همان اندازه موجه باشند. شاید ادعا شود که دلایل اخلاقی عمل کردن همیشه بر دلایل غیر اخلاقی عمل کردن ترجیح و برتری دارند، به خاطر اینکه دلایل غیر اخلاقی عمل کردن، اگرچه در بعضی موارد خاص ضروری برای دیگران ندارد، ولی بر شخصیت خود عامل اخلاقی تأثیر می‌گذارد و حتی ممکن است این تأثیرات منفی هم باشد. البته هیچ‌کسی تا به حال این تأثیرات منفی را رد نکرده است.

بنابراین ما به این نتیجه رسیدیم که جواب سؤال «چرا من باید اخلاقی باشم؟» می‌تواند با توجه به تفاوت جواب دهنده‌ها متفاوت باشد. سختی جواب دادن به این سؤال، سخت‌تر از جواب به سؤال «چرا باید غیر اخلاقی بود؟» نخواهد بود؛ اما در نهایت می‌توان گفت که در جواب به این سؤال، تمامی دلایل اخلاقی و دلایل عقلانی و دلایل فضیلت‌محورانه باید لحاظ شوند.

چون این سه امر در کنار هم می‌توانند تولید یک دلیل قوی برای اخلاقی رفتار کردن در تمام موقعیت‌های اخلاقی را فراهم کنند. از نظر اخلاقی ما نباید به دیگران آسیب برسانیم و از طرفی دیگر اگر در موقعیتی بودیم که عمل ما برای دیگران آسیبی ندارد، دلیل فضیلت‌گراها ما را تشویق به اخلاقی بودن خواهد کرد، چون فضیلت‌گراها قائل بودند، برخی اعمال غیر اخلاقی ممکن است که به دیگران آسیب نرسانند، ولی آسیب آن عمل غیر اخلاقی بر روح و روان خود فرد، غیر قابل انکار است و نتایج منفی برای شخصیت خود فرد به همراه خواهد داشت. اگر ما در هیچ‌یک از این موقعیت‌ها درگیر نبودیم و فقط لحاظ منافع شخصی، ما را به سوی غیر اخلاقی بودن سوق می‌داد، آنجا است که عقلانیت منصفانه نقش خودش را ایفاء و ما را به سوی اخلاقی عمل کردن، راهنمایی خواهد کرد.

پس به‌طور خلاصه می‌توان گفت؛ در موقعیت‌های اخلاقی ما باید با سه عینک متفاوت نظر کنیم تا بتوانیم انتخابی اخلاقی داشته باشیم؛ یکی نگاه اخلاقی، دومی نگاه فضیلت-محورانه و در نهایت نگاهی بر اساس عقلانیت منصفانه. هر دلیلی که بر این سه پایه‌ی اساسی



استوار باشد، می‌تواند متقن‌ترین دلیل برای اخلاقی بودن و اخلاقی رفتار کردن باشد. به عبارت دیگر می‌توان گفت که نقش فهم اخلاقی در اتخاذ تصمیمات اخلاقی درست، خیلی پررنگ است. اگر این فهم ناشی از یک نوع نگرش خاص باشد به نظر خیلی تنگ‌نظرانه خواهد بود و در عمل با مشکلات بسیاری مواجه خواهد بود. پس باید تلاش کرد تا فهم اخلاقی چندبعدی داشت تا در موقعیت‌های خاص و دشوار اخلاقی، با پشتوانه قوی قدم برداشت تا از این طریق از افتادن در دام‌های تصمیمات و رفتارهای غیراخلاقی اجتناب و یا آن‌ها را به حداقل‌ها تقلیل داد.



کتابنامہ

1. *F. H. Bradley*; Why Should I Be Moral? Quoted in John Passmore, *A Hundred Years of Philosophy*, rev. ed. (New York: Basic Books, 1966): 60.
2. *Gauthier, David*. "Morality and Advantage." *The Philosophical Review* 76, no. 4 (1967): 460-475
3. *Gensler, H. J.* (1986). Ethics is based on rationality. *The Journal of Value Inquiry*, 20(4), 251-264.
4. *Gensler, Harry*; 1996, *Formal Ethics*, New York and London, Routledge.
5. *Gert, B.* (1998). *Morality: Its nature and justification*. Oxford University Press on Demand.
6. *James Rachels*; *The Elements of Moral Philosophy*; Publisher: Ken King; fourth edition; 2003.
7. *Michael Lacewing*; *Can we be moral for self-interested reasons?* Routledge.
8. *Michael W. Austin*; *Divine Command Theory*; Email: mike.austin@eku.edu, Eastern Kentucky University
9. *Nielsen, Kai*. "Why Should I Be Moral?" In *Why Be Moral?* 167-195. Buffalo: Prometheus Books, 1989.
10. *Plato. Republic*. Translated by Benjamin Jowett. 2009. <http://classics.mit.edu/Plato/republic.html>
11. *T.M. SCANLON* (2010), *Ethics and freewill: Varieties of Responsibility*, *Boston University Law Review*, Vol. 90:603.
12. *Shafer-Landau, R. (Ed)*. (2012). *Ethical theory: an anthology*



(Vol. 13). John Wiley & Sons.

13. *Van Hoof, S.* (2014). *Understanding virtue ethics.* Routledge;
First published in 2006 by Acumen

14. *Van Ingen, John,* *Why Be Moral? The Egoistic Challenge* (New
York: Peter Lang, 1994) pp.viii, 192, US\$42.00 (paper)

